

سیاست و حکومت در اسلام

از دیدگاه استاد مطهری

(اندیشه سیاسی استاد مطهری)

○ سید امرالله حسینی

چکیده

استاد مطهری همچنانکه در بسیاری از مسائل مورد نیاز زمان خود، نظریه پردازی کرده به مسأله سیاست و حکومت در اسلام نیز پرداخته و نکات اساسی و مهمی را در این زمینه، بیان داشته است. از آنجا که این نظریات در آثار استاد، به صورت پراکنده است، لذا نویسنده در این مقاله سعی در جمع آوری و توصیف آنها کرده تا گامی در جهت شناسایی یکی دیگر از جنبه های علمی استاد، یعنی نظریه سیاسی ایشان که مورد غفلت قرار گرفته است برداشته شود. به امید این که راهگشای برخی مسائل، در باب اندیشه سیاسی اسلام باشد.

مقدمه:

استاد شهید مرتضی مطهری، فقیهی آگاه به زمان و متفکر و مجتهدی بود که نیازهای زمان خود را به خوبی درک می کرد و همواره در جستجوی آن بود که به شبهات مطرح شده در

زمان خود پاسخ بگوید و نیازهای جامعه اسلامی را در زمینه های مختلف علمی و اعتقادی برطرف کند. او حتی از شبهات و تشکیکاتی که در مسائل اسلامی می شد استقبال می کرد و این شبهات را موجب روشن تر شدن حقایق اسلام می دانست. (نظام حقوق زن در اسلام، چاپ ۲۶، ۱۳۷۷، ص ۴۷ و پیرامون جمهوری اسلامی، چاپ ۱۱، ۱۳۷۷، ص ۱۳۴). بنابراین هدف ایشان، پرداختن به لازم ترین موضوعات زمان خویش و گره گشایی از مسائل اسلامی و ارائه حقایق اسلام بود و در این جهت «الاهم فالاهم» را رعایت می کرد. (عدل الهی، چاپ ۱۲، ۱۳۷۷، ص ۱۵-۱۴)

بر صاحب نظران پوشیده نیست که یکی از مسائل مهم جامعه اسلامی، حکومت اسلامی و دیدگاه اسلام درباره مسائل حکومت و سیاست است و به نظر می رسد از آنجا که استاد مطهری به عنوان یکی از نظریه پردازان انقلاب اسلامی بود، بایستی در زمینه حکومت اسلامی که یکی از مباحث بسیار مهم و اساسی جامعه اسلامی است نیز نظریه ای داشته و آن را از جنبه های مختلف به خوبی تبیین کرده باشد. ولی در ابتدای امر و با مراجعه سطحی به آثار استاد، مشاهده می شود که کتاب و یا تحقیق جامعی در این موضوع بر جا نگذاشته است. با آنکه ایشان در بسیاری از مسائل دیگر محققانه وارد شده و با جامعیت و روش علمی منحصر به فرد خود آنها را موشکافی کرده و آثار ارزنده و جاودانی از خود به یادگار گذاشته است. ولی باید دانست، از آنجا که تا قبل از پیروزی انقلاب، مباحث نظری حکومت اسلامی به صورت خیلی جدی مطرح نبود، لذا استاد به مباحثی که بیشتر مورد نیاز زمان بود می پرداخت و در حقیقت، زمینه را برای حکومت اسلامی آماده می کرد و در سنگر ایدئولوژی، با افکار و جریانات التقاطی مبارزه و اصول مسلم اسلامی را تبیین می کرد. اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مباحث نظری حکومت اسلامی بیشتر مورد توجه اذهان خاص و عام قرار گرفت، لذا ضروری بود تا استاد، به صورت جدی وارد میدان شود و مبانی حکومت اسلامی را تبیین کند، اما این بار با خون خود و به صورت عملی این عرصه را پیمود. در همان فرصت اندک روزهای نخستین پیروزی انقلاب اسلامی، چند مصاحبه تلویزیونی و سخنرانی در باره انقلاب اسلامی، جمهوری

اسلامی و حکومت اسلامی داشت که بعدها به صورت دو کتاب «پیرامون جمهوری اسلامی» و «پیرامون انقلاب اسلامی» منتشر شد. استاد مطهری به اهمیت و ضرورت بحث درباره حکومت اسلامی آگاه بود و بدان توجه خاصی داشت و طرح آن را در درجه اول ضرورت دانسته و می گوید:

از مقررات اسلامی آنچه به نظر می رسد لازم است از این نظر بررسی شود در درجه اول، مساله حکومت و توابع آن است که به گمان عده ای، اسلام تکلیف و وظیفه مسلمین را در این مساله مهم به طور کامل معین نکرده است. (انسان و سرنوشت، ۱۳۷۷، ص ۱۷)

اصولاً ایشان یکی از عوامل تحرك و انعطاف مقررات اسلامی و انطباق آن با مقتضیات و نیازهای زمان را، حکومت اسلامی و اختیارات حاکم اسلامی ذکر می کند. (ختم نبوت، صص ۶۵-۶۴؛ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۶۲-۹۰؛ نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۰۸).

یکی از مبانی فقهی ایشان، آن است که برای انطباق احکام اسلام با مقتضیات زمان، می توان از احکام ولایی و اختیارات حاکم اسلامی بهره گرفت که «شرط لازم اجرای حسن قوانین آسمانی و حسن تطبیق با مقتضیات زمان و حسن تنظیم برنامه های مخصوص هر دوره است». (ختم نبوت، ص ۶۵). اگر استاد می خواست در این باره بحث و تحقیق مستقل ارائه دهد، بی شک کتابی جامع و بسیار ارزشمند می نوشت و به نظر می رسد اگر بعد از انقلاب اسلامی به شهادت نمی رسید حتماً این کار را انجام می داد.

با تمام این اوصاف، اکنون نیز با مراجعه و دقت بیشتر در آثار استاد معلوم می شود که ایشان به علت جامعیت علمی که داشته و مباحث را با تمامی جوانب مطرح می کرده است، در لابه لای آثار خود به مناسبت های مختلف بحث از حکومت اسلامی را مطرح کرده که گوشه هایی از اندیشه سیاسی ایشان را آشکار می سازد. اگر چه بحث های مطرح شده درباره حکومت اسلامی در آثار استاد به صورت جامعی تدوین نشده است ولی کم نیستند. لذا جمع آوری این نظریات می تواند برای کسانی که می خواهند در این عرصه گام بردارند راه گشا باشد.

ما در این تحقیق به توصیف مباحث مطرح شده در آثار استاد، پیرامون حکومت اسلامی پرداخته ایم، آنچه در این مقام تبیین شده، مطالب پراکنده ای است که از آثار مختلف استاد گرفته شده و به صورتی منظم، تدوین و تبیین شده است. بدیهی است که تحقیق جامع در این زمینه اقتضا می کرد نظریات استاد، با توجه به نظریات دیگر تجزیه و تحلیل شود. ولی از آنجا که در این تحقیق هدف ما، تنها جمع آوری و توصیف است، نه تحلیل و نقد. این کار را به فرصتی دیگر و یا به عهده عزیزان دیگر محول می کنیم.

این کار، گامی است در جهت شناختن دیدگاه های استاد در زمینه حکومت اسلامی، اختیارات حاکم و احکام ولایی با رویکرد فقهی، که در دو قسمت تدوین شده است: قسمت اول کلیات حکومت اسلامی و قسمت دوم احکام و اختیارات حاکم اسلامی:

قسمت اول، کلیات حکومت اسلامی:

۱-۱- دین و حکومت (دیانت و سیاست):

از آنجا که استاد شهید، زندگی سالم اجتماعی را تنها در پرتو تعالیم دین میسر می داند و در تامین سلامت جامعه هیچ چیز را جایگزین آن نمی داند، طرح همبستگی دین و سیاست و آگاهی سیاسی را ضرورت شرعی اعلام می کند.

به گفته استاد: «کوشش هایی که بعدها متقابلاً از طرف عمال استعمار در جهت جدایی دین و سیاست (سکولاریسم) به عمل آمد که به نام «علمانیت» معروف شد و آتاتورک را، قهرمان بزرگ آن باید به شمار آورد، برای مقابله با همین طرح بود». بررسی اجمالی نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، چاپ ۲۳، ۱۳۷۷، ص ۲۵).

البته همبستگی دین و سیاست به معنای قداست دادن به سیاست و حکام - آنچنان که در اهل تسنن رواج دارد - نیست بلکه در اندیشه شیعی به معنای وابستگی سیاست به دین است. از نظر استاد مطهری، سیاست از عزیزترین اعضای پیکر اسلام است که عده ای سعی می کنند آن را از اسلام جدا کنند (همان ص ۲۶).

۱-۲- ضرورت حکومت و جایگاه آن در اسلام:

استاد مطهری برای تبیین جایگاه حکومت اسلامی در عصر غیبت به تبیین وظایف پیامبر می پردازد. وی شئون پیامبر اکرم (ص) را سه چیز می داند:

۱- بیان دستورها و احکام الهی از طریق وحی (حشر / ۸).

۲- منصب قضاوت که یک شان الهی و حکم به عدل است (نساء / ۶۵).

۳- ریاست عامه و رهبری و مدیریت اجتماع مسلمین و مدیریت، (احزاب / ۶،

نساء / ۵۹، توبه / ۱۰۳).

پیامبر در دو منصب آخر که منصب الهی بود، گاهی با مردم مشورت می کرد، مثل آنچه در جنگ ها اتفاق می افتاد. اما در منصب اول مشورتی نمی کرد (مثل عبادات، نماز و ...) در تمام جزئیات، وحی صورت نگرفته، بلکه شخص پیامبر به عنوان رئیس اجتماع، در اداره آن کارهایی کرده است. (مطهری، امامت و رهبری، چاپ ۲۰، ۱۳۷۶ صص ۴۹-۴۷).

پس از پیغمبر، شان اول او تعطیل شد؛ چون آنچه از اسلام باید گفته شود، به پیغمبر گفته شد و او به مردم ابلاغ کرد و ختم نبوت اعلام شد. اما دو شان دیگر، یعنی رهبری اجتماع و مرجعیت دینی نمی توانست بلا تکلیف بماند؛ بنابراین امامت و جانشینی پیامبر در این دو شان استمرار دارد. اما امامت مساوی حکومت نیست، بلکه حکومت، یکی از فروع و شاخه های خیلی کوچک امامت است و گرنه اصلاً نیاز نبود که حاکم، معصوم و اعلم و افضل باشد. به نظر استاد مطهری، مسأله مهم در امامت، جانشینی پیغمبر در توضیح و تبیین و بیان دین، یعنی مرجع احکام دین بودن است. (همان، ص ۷۰-۵۰).

از نظر استاد مطهری، اسلام از طرفی در همه شئون زندگی دخالت کرده و مطالبی را در باب حکومت و سیاست، امنیت و آزادی، اقتصاد و امور قضایی، بهداشت و مسائل فرهنگی مطرح کرده است (مطهری، یادداشت های استاد مطهری، ج ۱، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ص ۴۵۶).

از طرف دیگر اصل «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» را از اعتبار انداخته و اعلام داشته است که مقررات اسلام تفکیک ناپذیر است. به نظر ایشان، اسلام هنگامی قادر است در مقابل یک نظام الحادی یا غیر الحادی مقاومت کند که به صورت فلسفه زندگی بر اجتماع

حکومت کند و به گوشه مساجد و معابد محدود نباشد. (مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، چاپ ۲۶، ۱۳۷۷، ص ۹۳).

قرآن کریم حاکم و سرپرست اجتماع را به عنوان امین و نگهبان اجتماع می شناسد و حکومت عادلانه را نوعی امانت که به او سپرده شده است و باید ادا نماید تلقی می کند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء، ۸۵).

نگاه کلی، جامعه به این امور نیازمند است:

- ۱- حکمران ۲- وضع قانون ۳- اجرای قانون ۴- مصالح کلی جامعه در مقابل فرد ۵- وحدت ۶- تأمین امکانات اجتماعی ۷- دفاع از هجوم اقوام و ملل دیگر ۸- جلوگیری از تجاوزات افراد در داخل و حفظ آزادی و امنیت افراد از تجاوز افراد دیگر ۹- مدیریت ۱۰- قضاوت و فصل خصومت ۱۱- ارتباط و عهد و پیمان و معامله با واحدهای اجتماع دیگر ۱۲- تعلیم و تربیت ۱۳- بهداشت ۱۴- حفظ موازین فرهنگی.

اما از میان اینها، پنج مورد از ارکان و مقومات حکومتند که عبارتند از: قانون، دفاع، حفظ امنیت داخلی، ارتباط و عهد و پیمان با سایر واحدهای اجتماعی و فصل خصومت (مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، چاپ ۱۱، ۱۳۷۷، ص ۱۵۲ - ۱۵۰).

۱-۳- شکل حکومت:

از نظر استاد مطهری، اسلام شکل خاصی را برای حکومت در نظر نگرفته است و این بدان علت است که در اسلام، اهداف حکومت اهمیت اساسی دارد و شکل و راه و روش نیل به اهداف می تواند متغیر باشد. احکام اسلام، مربوط به روح و معنی و هدف و بهترین راه وصول به هدف است و تنها، وسیله و ابزار و فرم و شکل ظاهری نیست. در اسلام هیچ شکل ظاهری و مادی نمی توان یافت که جنبه تقدس داشته باشد. (مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۰۳). در اسلام برای هدایت و رهبری، یک شکل صدرصد معین ترسیم نشده که همه اجزاء و مقدمات و مقارنات و شرایط و موانع در نظر گرفته شده باشد و اساساً قابل

تعیین و ترسیم و اندازه گیری نیست؛ چون رهبری مردم متفاوت است و مثل نماز یک امر
تعبدی و یکنواخت نیست. (مطهری، ده گفتار، چاپ ۱۳، ۱۳۷۶، ص ۱۹۶).

استاد مطهری در مورد جمهوری اسلامی می گوید: کلمه جمهوری «شکل» و اسلامی
«محتوای» آن را مشخص می کند. جمهوری یعنی حکومتی که مردم حق انتخاب دارند، رئیس
حکومت موقتی است و هر چند سال عوض می شود. اسلامی هم یعنی اداره حکومت با اصول
و مقررات اسلامی و حرکت در مدار اصول اسلامی (مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی،
ص ۸۰-۷۹). استاد مطهری این اصل دموکراسی را هم که مردم باید بر حاکمان نظارت داشته
باشند، می پذیرد و می گوید: «هر مقام غیر معصومی که در وضع غیر قابل انتقاد، قرار گیرد، هم
برای خودش خطر است و هم برای اسلام.» (مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۶۲۲).

۱-۴- اهداف حکومت:

مطهری اهداف حکومت را با توجه به سخنان ائمه (ع) چهار چیز می داند:

۱- بازگشت به اسلام راستین و احیای سنت های فراموش شده اسلامی

۲- اصلاح شهرها یا سامان دادن به زندگی مردم

۳- نجات مظلومان از شر ظالمان

۴- اجرای مقررات اسلامی (مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، صص ۸۴-۸۰ و

بررسی اجمالی نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، صص ۷۰-۶۹).

ایشان این اهداف را از تحلیل جملات امیرالمؤمنین (ع) بیان می کند که فرموده اند:

اللهم انك تعلم انه لم يكن الذي كان منا منافسة في سلطان ولا التماس شيء من

فضول الحطام ولكن لئرد المعالم من دينك [هدف اول] و نُظْهِرِ الْإِصْلَاحَ فِي

بِلَادِكَ [هدف دوم] فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ [هدف سوم] وَ تُقَامَ الْمُعْطَلَّةُ مِنْ

حُدُودِكَ [هدف چهارم] [نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱].

۱-۵- ملاک مشروعیت حاکم:

حاکم باید مشروعیت داشته باشد و به نظر مطهری مشروعیت حاکم بر دو مبنا

می تواند، باشد: ۱- ولایت ۲- وکالت.

استاد مطهری ملاک مشروعیت را ولایت می داند و می گوید:

جامعه نیازمند به حکمران است و حکمران بالضروره کسی است که متابعت مشروع دارد نه کسی که به زور خود را تحمیل کرده است و آن کس که متابعت مشروع دارد، به دو گونه ممکن است: به نحو «ولایت» و به نحو «وکالت» آنچه در فقه مطرح است به عنوان ولایت حاکم مطرح است. (مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۵۰).

۱-۶- ولایت فقیه:

۱-۶-۱- شیوه تعیین ولی فقیه:

استاد مطهری به ادله ولایت فقیه پرداخته است^۱. وی معتقد است در اسلام، صفات حاکم مطرح شده است و کسی که دارای آن صفات است باید حاکمیت پیدا کند. به بیان دیگر ایشان انتصاب کلی ولی فقیه را می پذیرد. وی می گوید:

حق الهی به معنی اینکه حاکمیت اعم از وضع قانون و وضع مصوبات فرعی و حکم به مفهوم فقهی، یعنی بر مبنای مصالح موقت (فرمان) نظیر معبودیت و فصل قضاء و افتاء است، جز خداوند کسی شایسته نیست و ریشه این مطلب همان فلسفه نبوت است که ایدئولوژی و وضع قانون بشری جز به وسیله خدا میسر نیست. قهراً در مقام اجرا نیز ولایت الهی شرط است و افرادی که نه به دلیل خاصیت طبیعی و موروثی بلکه به دلیل خاصیت تقرّب و عدالت و علم، این حق را پیدا می کنند و قهراً ماهیت حکومت، ولایت بر جامعه است نه نیابت از جامعه و وکالت از جامعه. فقه هم این مساله را به عنوان ولایت حاکم مطرح کرده است، از نوع ولایتی که بر قصر و غیب دارد. پس ملاک، انتخاب مردم نیست، انطباق با معیارهای الهی است و با آن انطباق خود به خود حاکم می شود

۱. استاد برای ادله ولایت فقیه به مکاسب شیخ انصاری و عوائد الايام نراقی ارجاع داده است.

و مانعی نیست که در آن واحد ده ها حاکم شرعی و ولی شرعی وجود داشته باشد». (مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۵۳).

اما بدون انتخاب و تأیید مردم، کسی حاکم نمی شود و مسأله بیعت مردم با زمامدار، جهت تأیید صلاحیت رهبر نیست. ولی تعیین حاکم برای وضع قوانین جزئی و اداره جامعه بر اساس اصل بیعت و شورا بر عهده مردم است و مردم نیز باید کسی را انتخاب کنند که دارای دو ویژگی «فقاہت» و «عدالت» باشد. در واقع هر فقیه به صرف فقیه بودن نمی تواند حکومت کند و انتخاب ولی فقیه از جانب مردم است. انتخاب گرها یا سایر فقهایند (نوعی حکومت اریستوکراسی) و یا نظیر انتخاب مرجع تقلید، با عامه مردم است (نوعی دموکراسی). (مطهری، انسان و سرنوشت، ص ۷۹).

ایشان می گوید:

«ولایت فقیه، یک ولایت ایدئولوژیکی است و اساساً فقیه را خود مردم انتخاب می کنند و این امر عین دموکراسی است؛ اگر انتخاب فقیه انتصابی بود و هر فقیهی، فقیه بعد از خود را تعیین می کرد، جا داشت که بگویم این امر خلاف دموکراسی است. اما مرجع را به عنوان کسی که در این مکتب صاحب نظر است، خود مردم انتخاب می کنند (مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۶).

به عقیده استاد مطهری؛ اولاً: این که وضع حکومت مردمی با وضع روحیه و افکار و اخلاق و شایستگی آن ها بستگی دارد، سنت تغییرناپذیر الهی است: «و کذلک نُؤَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضاً» (انعام/۱۲۹).

ثانیاً: اگر امام به حق را، مردم از روی جهالت و عدم تشخیص نمی خواهند، او به زور نباید و نمی تواند خود را به مردم، به امر خدا تحمیل کند. لزوم بیعت هم برای همین است (مطهری، حماسه حسینی، ج ۳، چاپ ۲۴، ۱۳۷۷، ص ۱۰۷).

از اینجاست که امام به کعبه تشبیه شده که مردم باید سراغ او بروند، نه او سراغ مردم بیاید: «الامامُ یُؤْتِی و لا یاتِی»، «الإمام کالکعبه»، «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكُ» (حج/۲۷) مردم وظیفه دارند وقتی که به حج می روند، به سراغ امام بروند.

ثالثاً: فکری که اسلام در خصوص حکومت به وجود آورده، از لحاظ ریشه، دموکراسی و حکومت عامه است. (مطهری، خاتمیت، چاپ دهم، ۱۳۷۶، ص ۵۲).
رابعاً: دادن حق انتخاب و مشورت به افراد از نظر سیاسی، یکی از شاخصه های ایدئولوژیکی مکتب اسلام است.

خامساً: در فلسفه اجتماعی اسلام، نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم مسئولیت دارد، بلکه تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل، مسئول می سازد و افراد را صاحب حق و استیفای حقوق را یک وظیفه شرعی معرفی می کند (مطهری، وحی و نبوت، چاپ ۱۱، ۱۳۷۷، ص ۱۱۸).

۱-۶-۲- کیفیت ولایت (شیوه عمل) ولی فقیه:

در بحث از ولایت فقیه، استاد مطهری آن را یک نوع ولایت ایدئولوژیک و وظیفه اصلی ولی فقیه را نظارت بر جامعه اسلامی و مجریان قانون می داند:

ولایت فقیه به این معنی نیست که فقیه، خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند؛ نقش ولی فقیه در یک کشور اسلامی، یعنی کشوری که در آن، مردم، اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملزم و متعهد هستند نقش یک ایدئولوگ است نه نقش یک حاکم، وظیفه ایدئولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد. او صلاحیت مجری قانون و کسی را که می خواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادر ایدئولوژی اسلام به انجام برساند، مورد نظارت و بررسی قرار می دهد. (مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۵).

استاد مطهری به فرمان امام، در تشکیل دولت موقت اشاره می کند که فرمود:

به موجب حکم شرعی (ولایت فقیه) و به موجب رأی اعتمادی که از طرف اکثریت قاطع ملت، به من ابراز شده، رئیس دولت را تعیین می کنم.

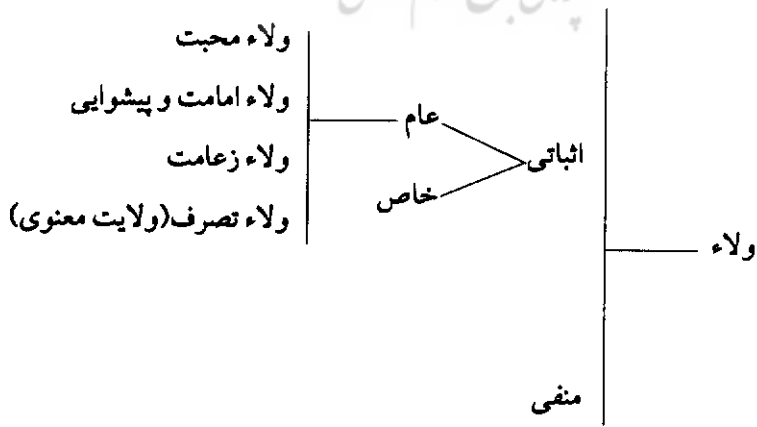
به نظر وی، این حق شرعی امام، از وابستگی قاطع مردم به اسلام، به عنوان یک مکتب و یک ایدئولوژی ناشی می شود و مردم تایید می کنند که او مقام صلاحیت داری

است که می تواند قابلیت اشخاص را از جهت انجام وظایف اسلامی تشخیص دهد. در حقیقت، حق شرعی و ولایت شرعی، یعنی مهر ایدئولوژی مردم، و حق عرفی همان حق حاکمیت ملی مردم است که آن ها باید فرد مورد تأیید رهبر را انتخاب کنند و به او رای اعتماد بدهند. (پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۶).

از نظر استاد مطهری روحانیت باید همواره مستقل و در کنار مردم باقی بماند و جز در موارد ضرورت عهده دار مناصب دولتی نباشد، بلکه وظیفه ارشاد و نظارت و مبارزه با انحرافات دولت ها و حکومت ها را بر عهده داشته باشد. (مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۸۶).
به نظر می رسد که مراد استاد از نظارت فقیه، عدم دخالت در امور اجرایی نیست، بلکه ایشان معتقد است فقیه به طور مستقیم به کارهای اجرایی نپردازد؛ زیرا خودشان اختیارات فقیه و احکام حکومتی را قبول دارند که لازمه اش دخالت در بعضی از امور اجرایی است.
ضمن اینکه به طریق نظارت نیز اشاره نموده و گفته اند: «شاید یک طریق معقول برای اعمال این نظارت، تاسیس دایره امریه معروف ونهی از منکر است که می باید مستقل از دولت عمل کند». (مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۸۶).

۱- ۶- ۳- جایگاه مقام ولایت در زعامت:

استاد مطهری در بحث ولاءها و ولایت ها، ولاء را این گونه تقسیم بندی می کنند:
(مطهری، ولاءها و ولایت ها، چاپ ۱۲، ۱۳۷۷، ص ۶۰-۱۸).



وی، پیامبر را دارای سه شان و ولایت می‌داند: ولایت امامت و مرجعیت دینی، ولایت قضایی و ولایت سیاسی. ولایت زعامت، همان حق رهبری اجتماعی و سیاسی ولیّ امر مسلمین است که یکی از شئون پیغمبر در زمان حیاتش بوده و ریشه بحث خلافت هم در همین شان سوم است (همان ص ۵۳-۵۲).

مطهری، پیامبر (ص) و ائمه (ع) را به هر چهار معنا ولیّ می‌داند؛ اما برای فقیه فقط ولایت زعامت را ثابت می‌داند. وی در جای دیگر، ولایت را دو نوع می‌داند: ولایت باطنی و ولایت اجتماعی صوفیه. در ولایت باطنی صوفیه و در ولایت اجتماعی بحث می‌کنند. ایشان می‌گویند: «حق این است که از نظر اسلام، اجتماع نیز نباید خالی از والی باشد: «وَلَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» چیزی که هست در درجه اول، همان ولیّ و انسان کامل، باید والی باشد. ولی اگر حضور نداشتند یا موانعی در راه آنها ایجاد کردند، باز ولایت سقوط نمی‌کند؛ چون آنها برای ولایت در نظر گرفته شده‌اند، نه ولایت برای آنها. به عقیده علامه طباطبایی این از بدیهیات فطری است و به عقیده ما حدیث تحف العقول و صدها حدیث دیگر و نهج البلاغه هم شاهد همین مطلب است». (همان، ص ۴۴۰).

در اسلام از ولایت زعامت یا حق رهبری اجتماعی و سیاسی ولیّ امر مسلمین سخن به میان آمده و پیامبر اسلام (ص) در زمان خود، ولیّ امر مسلمین بود و پس از او نیز این مقام به اهل بیت (ع) رسید. به عقیده استاد مطهری، مقام قضاوت و حکومت در اسلام مورد توجه قرار گرفته و برای آنها شرایطی ذکر شده است، یعنی به طور مطلق در اختیار مردم گذاشته نشده است. برای مثال اجتهاد و عدالت از شرایط اساسی قاضی است. (مطهری، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۳، چاپ دوم، ۱۳۸۱، ص ۲۸۵).

۱-۶-۴ - تفاوت ولایت در فتوا و ولایت در زعامت

استاد مطهری، میان مرجعیت یا به عبارت بهتر ولایت در فتوا و ولایت در زعامت و رهبری تفاوت قائل است و هر صاحب فتوایی را شایسته رهبری نمی‌داند:

مرجع به جای رهبر، یکی از اساسی‌ترین مشکلات جهان شیعه است. نیروهای

شیعه را همین نقطه جمود، جامد کرده که جامعه ما مراجع را که حداکثر صلاح آنها صلاحیت در ابلاغ فقه است به جای رهبر می گیرند و حال آن که ابلاغ فتوا جانشینی مقام نبوت و رسالت در قسمتی از احکام است، اما رهبری، جانشینی امامت است. (مطهری، امامت و رهبری، چاپ ۲۰، ۱۳۷۶، ص ۲۲۸).

۱-۶-۵- شرایط قانونگذاران و مجریان در حکومت اسلامی.

اسلام یک سلسله قوانین اصلی و ضروری و کلی دارد که چارچوب اساسی قوانین را تشکیل داده است و البته در خود آن قوانین نیز در مورد تراحم در اصل «لاضرر» و «لااخراج» و یا مصلحت اکتشافی عقلی، اجازه اجتهاد داده است؛ بنابراین در این محدوده اجازه قانونگذاری به مردم داده شده است. شرایط قانونگذار، اجتهاد و تخصص در مقررات اصلی و تصویب آنها توسط مجتهد جامع الشرائط است. یعنی مردم مجاز به وضع قانون هستند، اما برای اطمینان از عدم مغایرت آنها با قوانین اسلامی، باید به تصویب مجتهد جامع الشرائط برسد. (مطهری، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۳، ص ۲۸۵).

مجریان قانون هم، نباید فاسق یا متجاهر به فسق باشند؛ اما عدالت برای آنها ضروری نیست هر چند شاید بتوان از مفاد «لاینال عهدی الظالمین» (بقره/۱۲۴) استنباط کرد که هر منصبی در حکومت اسلامی، باید توأم با عدالت متصدی آن منصب باشد، اما سیره پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در باره اشخاصی؛ مثل خالد بن ولید و زیاد بن ابیه و... این جهت را تأیید نمی کند. (همان، ص ۲۸۶).

قسمت دوم، احکام ولایی و اختیارات حاکم اسلامی

۱-۲- ادله اختیارات حاکم اسلامی:

به اعتقاد استاد مطهری، در اسلام یک سلسله اختیارات به واسطه وحی به پیغمبر (ص) داده شده است، نه این که در خصوص آنها وحی نازل می شده بلکه در غالب مسائل اداره جامعه اسلامی چنین است و پیغمبر (ص) طبق اختیارات خودش عمل می کند. قرآن کریم

می فرماید: «التَّيْبِي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». (احزاب / ۶).

استاد مطهری می گوید:

پیغمبر اکرم (ص) بسیاری از کارها را به حکم اختیاراتی که به او به عنوان صاحب امر مسلمین داده شده، انجام می داد و لهذا خیلی چیزها را در فواصل مختلف نهی می کرد، امر می کرد، باز نهی می کرد و باز امر می کرد، اختیار داشت هیچ کس نمی گفت که این «نسخ» است؛ مثل مسأله متعه که به اتفاق شیعه و سنی پیغمبر (ص) در زمان خودش متعه را یک جا اجازه داد یک جا منع کرد باز یک جا اجازه داد یک جا منع کرد، سنی ها هم این را قبول دارند دلیل اش این است که اصل این کار جایز است ولی حاکم، یک جا می تواند اجازه بدهد که انجام دهید، یک جا هم بگوید انجام ندهید، یک جا مورد احتیاج بوده، اجازه داده، جای دیگر احتیاج نبوده صرف شهوترانی بوده پیغمبر اجازه نداده است. (مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، چاپ هشتم، ۱۳۷۶، ص ۹۴ و ۹۱).

استاد مطهری این اختیارات را که راجع به شئون حکومتی پیامبر است قابل انتقال به حاکم شرعی می داند و می گوید: «این اختیارات از پیغمبر (ص) به امام (ع) و از امام به حاکم شرعی مسلمین منتقل می شود» (همان، ص ۹۱).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲-۲. حدود اختیارات حاکم اسلامی: مع علوم انسانی

در حدود اختیارات فقیه حاکم، اختلاف وجود دارد. برخی آن را فقط در مواردی بسان ولایت بر اموال مجهول المالک می دانند، اما برخی آن را بسان ولایت پیامبر و ائمه اطهار (ع) گسترده و تام می دانند؛ مانند: تمدید یا سلب مالکیت، اخذ مالیات افزوده بر مالیات های منصوص، تقدم مصلحت اجتماع بر فرد، تقدم اهم بر مهم، حکم به ثبوت رؤیت هلال، طلاق در برخی موارد، اجبار محکوم بر فروش، قیمت گذاری اجناس، تصرف در خمس و انقال، اقامه حدود و تعزیرات، تصرف در اموال بی سرپرست، تصرف در اوقاف عامه، تصرف در میراث انسان بدون وارث و ... میرفتاح در عناوین، بیش از ۵۰

مورد را آورده است. (عبدالفتاح بن علی مراغی معروف به میرفتاح، العناوین، قم، جامعه مدرسین، بی تا، ص ۳۵۳).

استاد مطهری دامنه این اختیارات را وسیع و غیرمحدود به موارد ذکر شده می داند بلکه بر اساس نیازمندیهای جدید و با توجه به مبانی اسلام این اختیارات را در هر برهه ای متغیر می داند و می گوید:

این اختیارات دامنه وسیعی دارد. حکومت اسلامی در شرائط جدید و نیازمندی های جدید می تواند با توجه به اصول و مبانی اساسی اسلامی یک سلسله مقررات وضع نماید که در گذشته موضوعاً متفی بوده است. اختیارات قوه حاکمه اسلامی شرط لازم حُسن اجرای قوانین آسمانی و حُسن تطبیق با مقتضیات زمان و حُسن تنظیم برنامه های مخصوص هر دوره است، این اختیارات حدود و شریطی دارد. (مطهری، ختم نبوت، ۱۳۷۷، ص ۶۵).

ایشان در جای دیگری چنین می گوید:

همانند آنچه امروزه در بسیاری از کشورها رایج است که قوه مقننه قوانین را وضع می کند و در اختیار قوه مجریه می گذارد، ولی در مواردی مصلحت چنین اقتضا می کند که برای همیشه یا به طور موقت قوه مقننه اختیار را به قوه مجریه بدهد و بگوید این را در اختیار خودت عمل کن یا در بعضی قوانین دنیا به طور کلی به یک مقام، اختیارات می دهند، مثل اختیاراتی که رئیس جمهور آمریکا به حسب قوانین دارد، اختیارات حاکم شرعی بلا تشبیه همین طور است (مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، چاپ هشتم، ۱۳۷۶، ص ۹۱ - ۹۰).

بنابراین استاد شهید یکی از عوامل ایجاد انعطاف در قوانین اسلامی را اختیارات حاکم شرعی می داند که در امر تطبیق با شرائط مختلف می توان از این عامل استفاده کرده. حاکم می تواند با حکم حکومتی، که مساله را آن طور که به مصلحت اسلام و مسلمین است حل و فصل کند.

۲-۳- مثال هایی از احکام حکومتی و اختیارات حاکم اسلامی
استاد مطهری نمونه هایی از اختیارات حاکم و حکم حکومتی را در آثار خود بیان کرده
است که آنها را ذکر می کنیم:

۲-۳-۱- تحریم امور مباح:

حاکم می تواند امری را که در اصل شرع حرام نشده یا لااقل فقیه دلیلی بر حرمتش
ندارد در مورد بالخصوص تحریم کند، مانند حکم میرزای شیرازی به تحریم تنباکو. فقیه به
موجب اختیاراتش می تواند امر مباح را تحریم کند (همان، ص ۹۲).

۲-۳-۲- طلاق قضایی:

به عقیده استاد، در جایی که ازدواج به شکلی درآمد که باقی ماندن بر پیمان زناشویی
دیگر به مصلحت خانواده نیست و مرد هم لجاجت می کند و زن را طلاق نمی دهد، حاکم
شرعی می تواند زن را طلاق دهد.

وی نمونه ای از حکم ولایی در طلاق را نقل می کند: که میرزای شیرازی در منازعه
زن و شوهری که برایشان محرز شده بود قابل اصلاح نیست، حکم به طلاق زن داد.
(همان، ص ۶۰)

۲-۳-۳- تعیین نرخ ها و محدود کردن آنها:

مالک به حکم «الناسُ مسلطون علی اموالهم» آزاد است که در معامله نقدی
بی انصافی کند و گران بفروشد. این معامله صحیح و قانونی است و مبادله
صورت می گیرد ولی در عین حال، بایع مرتکب کار حرامی شده است؛ مثل
حرمت بیع عند صلاة الجمعة و مثل طلاق که در حد یک حرام مبغوض است و
مثل معاملات اضطراری و نیز در معامله نسیه که به بهانه آزادی در تعیین قیمت،
قیمت را بالا ببرد که فی حد ذاته بی انصافی حرام است ولی این معاملات صحیح

است، اما اسلام از راه دیگر می تواند جلوی این معاملات را بگیرد و آن این که حکومت اسلامی حق دارد بر تعیین نرخ ها نظارت کند تا جلوی این آزادی را بگیرد و خود این حق داشتن حاکم دلیل بر این است که این ها فی حد ذاته آزادند و او حق دارد این آزادی را محدود کند، مثلاً ربا و معامله ربوی فی حد ذاته باطل است و معنا ندارد بگوییم حاکم آن را منع کرده است. معامله غرری هم همین طور است. (مطهری، مسأله ربا، چاپ نهم، ۱۳۷۷، ص ۱۱۳-۱۱۲).

حکومت اسلامی حق دارد در یک سلسله معاملاتی که فی حد ذاته و از نظر فردی مجاز است، طبق قانون فوق قانون، روی مصالحی تحت شرایطی که تشخیص می دهد جلوی آزادی اولی که به طبع اولی وجود دارد و خود شارع داده است بگیرد و محدود کند و این محدودیت در شرایط زمانی و مکانی مختلف فرق می کند و یک وقت نباید محدود باشد، یک وقت باید محدود باشد، یک وقت حاکم باید خیلی تضییق کند و یک وقت باید اندکی تضییق کند از این جهت در اختیار حاکم قرار داده اند. (همان، ص ۱۱۳).

حاکم اسلامی برای رتق و فتق امور جامعه، در عرصه تعارض و تزاخم در حق اجتماع و فرد، باید مصالح اجتماعی را مقدم بدارد و بر طبق آن حکم کند. بنابراین قیمت گذاری اجناس و جلوگیری از گران فروشی و در واقع محدود کردن آزادی مالک در تعیین قیمت را نیز از اختیارات حاکم دانسته اند.

امیرالمؤمنین (ع) نیز به مالک اشتر دستور داد که از احتکار و گران فروشی منع کند:
فامنع من الاحتکار فإن رسول الله (ص) منع منه. و لکن البیع بیعاً سمحاً بموازين
عدل اَسعار لا تجحف بالفریقین من البایع و المبتاع فمن قارف حکره بعد نهیک اَیاه
فَنکَل به و عاقبه فی غیر اِسراف. (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

استاد مطهری می گوید: «حاکم شرعی علی رغم میل و رضای مالک در مسأله احتکار، می تواند آن ها را به بازار عرضه کرده و به قیمت عادلانه بفروشد» (مطهری، وحی و نبوت، ۱۳۷۷، ص ۱۲۱).

۲-۳-۴- توسعه دامنه زکات بر غیر موارد منصوص :

به عقیده استاد، حاکم شرعی می تواند در موارد مخصوصی، چیزهای دیگری را علاوه بر آن نه چیز که در نص آمده است مشمول زکات کند. ولی خود آن نه چیز ثابت است و نمی تواند آن را کم و زیاد کند، اما غیر آن در اختیار حاکم اسلامی (یعنی در اختیار مصالح اسلامی) است و حاکم اسلامی اگر مصلحت ایجاب کرد می تواند برای محصول دیگری مثل اتومبیل یا چغندر قند هم زکات وضع کند. این اختیارات وسیع را اسلام به حاکم شرعی داده و دلیلش هم خود کارهای پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) است. (مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۶۳).

اما استاد، مسأله مالیات را متفاوت از زکات ذکر کرده و می گوید:

مالیات از اول یک امر متغیر و از اختیارات حکومتی است، حاکم شرعی در هر زمان برای هر چیز می تواند بر طبق مصلحتی که ایجاب می کند مالیات وضع کند و این ربطی به زکات ندارد (همان، ص ۶۲).

۲-۳-۵- اختیارات رهبری در جهاد:

استاد مطهری نمونه دیگر از احکام ولایی و رهبری الهی را در جهاد می داند. دستور اسلام اعم از قرآن و سنت، نهی از «اعتداء» و «عمل انتقام جویانه» است، همانند کشتن زن و بچه ها و کندن درخت ها و تخریب ساختمان ها و... و این امور فی نفسه جایز نیست ولی در زمان پیامبر (ص) واقع شده است... آنچه مجاز است، تاکتیک پیروزی است به شرط توقف پیروزی بر آن؛ مثل حمله به کاروان قریش برای تضعیف مالی دشمن که به صورت سلاح و تجهیزات نظامی علیه مسلمانان استفاده می شد. هرگاه اصل مبارزه ای مشروع باشد، قطعاً این تاکتیکها مشروع است. (مطهری، یادداشتهای استاد مطهری، ج ۹، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۳۸۸).

مسلمانان در جهاد موظفند در هر زمان با بهترین وسیله که تعیین شده است که از حوزه اسلام و استقلال مسلمین دفاع کنند. وسایل رهبری و هدایت نسبی است و حاکم می تواند

در هر زمان به شکلی هدف را پیاده کند. بنا بر این مسئولیت حاکم، مسئولیت نتیجه نام دارد.

۲-۴. تزامم اختیارات حاکم اسلامی و احکام حکومتی با احکام اولیه:

تقدیم اهم بر مهم، یک اصل عقلانی و مورد تأیید اسلام است که در تزامم، باید به تکلیف اهم عمل شود؛ مثل وجوب نجات غریق و حرمت عبور از زمین دیگری و یا لمس بدن نامحرم و نجات زنِ مصدوم و مریض، یا عبور از زمین دیگری برای دفع شر دشمن یا کشتن مسلمانان بی گناهی که دشمن آن‌ها را سپر نفوذ خود قرار داده است.

در برابر حکومت اسلامی و حکم حکومتی، واجبات و محرمات دیگر، هنگام تزامم کنار گذاشته می‌شوند. در واقع باب تزامم مبتنی بر اصل تبعیت احکام الهی از مصالح و مفاسد واقعی موجود در زندگی بشر است که حدود درجه آن مصالح را یا خود اسلام بیان کرده است یا عقل به طور قطع آن را درک می‌کند که در مسائل اجتماعی بیشتر، این گونه است. پس باب تزامم، باب تصادم مصالح و مفاسد است و باید سنجشی از مصلحت‌ها و مفسده‌ها به عمل آید و آن که دارای مصلحت بیشتر و یا مفسده کمتری باشد، مقدم دانسته شود. استاد شهید، مرتضی مطهری، این بحث را مهم‌ترین قسمت در باب تفقه و اجتهاد می‌داند و معتقدند که در این زمینه هیچ کاری صورت نگرفته است. ایشان مراحل تفقه را سه چیز می‌داند: ۱- بصیرت در دین ۲- فهم مدالیل ادله و مفاهیم الفاظ «فقه الاستنباط» ۳- شناسایی اهداف و وسایل و تفکیک آن‌ها و درجه بندی اهداف از لحاظ اهمیت در

باب تزامم.

مرحله سوم اهمیت و اثر اجتماعی فوق العاده دارد و غفلت از این جهت است که مسلمین را به انحطاط کشانده و توجه به این جهت است که مسلمین را به سوی اعتلا می‌برد، در مرحله اوّل و دوم کارهایی شده ولی کافی و کامل نیست ولی در مرحله سوم کاری صورت نگرفته است. (مطهری، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۲، صص ۲۳۵-۲۳۴).

خطر اجتهادهای سوء در اثر عدم تشخیص اهم و مهم پیش می‌آید و گاه موجب



می شود واجبی را رها کرده و مستحبی را بگیرد یا حرامی را رها کرده و مکروهی را بگیرد. یکی از انحرافات بزرگی که در جامعه مسلمین رخ داده و رخ می دهد، همین است. (مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، صص ۸۲-۸۰).

وی تشخیص این موضوع را با رهبران و حاکمان اجتماع می داند که این ها را درجه بندی کنند و در اختیار مردم بگذارند، مثلاً بگویند به هر علتی نمی توان دروغ گفت مگر به فلان علت. (همان، ص ۸۴).

به نظر استاد مطهری:

باب تزاحم در فقه باب بسیار وسیعی است که بدان خوب عمل نمی شود. یک وظیفه بزرگ مجتهدین آشنایی با موضوعات است تا اهمیت ها را درک کنند و اهم و مهم را در زمان های مختلف بشناسند و اگر بشناسند بسیاری از مشکلات که امروز طرح می شود و واقعاً به صورت یک موضوع مشکل و یک بن بست وجود دارد از میان می رود (همان، ص ۲۶).

باب تزاحم یعنی باب جنگ مصلحت های جامعه. فقیه در این جا می تواند فتوا دهد که از یک حکم، به سبب حکم دیگر عملاً دست بردارند و این به معنی نسخ حکم نیست. وی معتقد است فقیه می تواند در این باب فتوا دهد که از حکمی به سبب حکمی مهم تر دست بردارند. مجتهد می تواند یک حلال منصوص شرعی را به سبب مفسده ای که عقلش کشف کرده، تحریم کند یا حتی یک واجب را تحریم کند یا یک حرام را به حکم مصلحت لازم تری که فقط عقلش آن را کشف کرده واجب کند (همان، ص ۸۴ و ۳۰).

ایشان نمونه ای از حکم حکومتی را این گونه نقل می کند:

«در زمانی می خواستند خیابانی را در قم احداث کنند. از مرحوم آقای بروجردی سؤال کردند، ایشان گفتند اگر مسجدی خراب نمی شود مانعی ندارد، این کار را انجام دهید و پول مالکها را هم بدهید» (همان، ص ۸۴)

استاد شهید مطهری، فتوای فوق را مستلزم تصرف در اموال و املاک غیر می داند که

از نظر اسلام بدون رضایت مالک جایز نیست، ولی مصلحت جامعه چنین اقتضایی دارد. این حکم ولایی بر مبنای تقدم مصلحت جمع بر فرد است، چون مصلحت یک شهر اقتضا می کند که برای سهولت در رفت و آمد، رضایت یک فرد را در نظر نگیریم. فقیه بر این اساس حکم می کند که مصلحت های کوچکتر فدای مصلحت های بزرگتر شود. (همان، ص ۸۵).

نمونه دیگر وضع مالیات است. ایشان در این مورد چنین می گوید:

وضع مالیات هم، از این قبیل است. وضع مالیات، یعنی به خاطر مصالح عمومی، قسمتی از اموال خصوصی جزو اموال عمومی قرار دارد، اگر واقعاً نیازهای عمومی اقتضا می کند که باید مالیات تصاعدی وضع کرد و حتی اگر ضرورت تعدیل ثروت اجتماعی ایجاب می کند که مالیات به شکلی وضع شود که از مجموع درآمد مثلاً فقط صدی پنج آن به دست مالک اصلی برسد و صدی نود و پنج گرفته شود باید چنین کرد و حتی اگر مصلحت جامعه اسلامی اقتضا می کند که از یک مالک به طور کلی سلب مالکیت شود، حاکم شرعی تشخیص داد که این مالکیت که به این شکل درآمد شده سرطانی است به خاطر مصلحت بزرگتر می تواند چنین کاری را بکند.

در این کبرای کلی هیچ فقهی شک ندارد، که به خاطر مصلحت بزرگتر اسلام، باید از مصلحت کوچکتر دست برداشت و به خاطر مفسده بزرگتری که اسلام دچارش می شود، باید مفسده های کوچک تر را متحمل شد. در این مطلب احدی شک ندارد. اگر می بینید به آن عمل نمی شود، به اسلام مربوط نیست؛ یا به این دلیل است که فقیه زمان، مصالح را تشخیص نمی دهد، یا فقیه زمان خوب تشخیص می دهد؛ ولی از مردم می ترسد، جرات نمی کند. باز هم تقصیر اسلام نیست. فقیه، شهامتی را که باید داشته باشد، ندارد، ولی حکم اسلام این است. اسلام چنین راه درستی را باز کرده است. این ها تغییرهایی است در داخل قوانین

اسلامی، به حکم خود اسلام؛ نه تغییری که دیگری بخواهد بدهد، نسخ نیست،
تغییر قانون است به حکم قانون. (همان، ص ۸۶ و ۸۵)

مالیات، از اختیارات حکومتی و امری متغیر است؛ ولی زکات از احکام اولیه ثابت
است. (همان، ص ۶۲). علاوه بر این که در مورد زکات هم، حکومت می تواند آن را در
موارد دیگری وضع کند، مثل آنچه که امیرالمؤمنین(ع) در زمان حکومتشان برای اسب،
زکات وضع کردند و این از مسلمات است.^۲

در تراجم احکام حکومتی با احکام اولیه نیز چنین است و در تاریخ سیاسی اسلام،
نمونه های فراوان و روشنی از مصلحت سنجی و تقدم احکام حکومتی بر احکام اولیه دیده
می شود مثل آنچه پیامبر(ص) در جریان سمره بن جندب و مرد انصاری انجام داد(همان،
ص ۶۳). این کار موجب پیدایش مبانی قاعده «لا ضرر» شد که بسیاری از فقیهان و از
جمله، امام خمینی(ره) این دستور را حکم حکومتی و اجرایی دانسته اند که بر اساس آن
مالک ظالم، از درخت خود محروم شده است.^۳

همچنین حکم پیامبر(ص) به تخریب مسجد ضرار، در حالی که حکم اولی، حرمت
هتک و تخریب آن است. یا نماز پیامبر بر جسد عبدالله بن ابی، رئیس منافقان مدینه، با
آنکه مخالف نص صریح قرآن است که نماز بر جنازه منافق را منع می کند (توبه / ۸۴) که
البته به اقتضای مصلحتی بود. (علامه شرف الدین، النص والاجتهاد، ص ۱۸۰-۱۷۹)
همچنین نهی از کشتن و خوردن حیوانات اهلی یا حکم به قطع درختان و یا تشبیه برای
شرکت نکردن در نماز جماعت، خضاب موی سفید، عفو توطئه گران در جنگ تبوک،
نهی از متعه و

استاد مطهری، در مورد خضاب کردن موی سفید می گوید:

۲. ر. ک: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۷۶ و محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی،
ج ۵، ص ۲۹۲.

۳. ر. ک: امام خمینی(ره)، الرسائل، ص ۵۶.

پیغمبر دستور داده بودند که «خَيْرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تُشَبِّهُوا بِالْيَهُودِ» (نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۷). ولی این حکم حکومتی بود برای این که در زمانی که عده مسلمانان کم بود، در جنگ ها دشمن فکر نکنند که این ها یک عده پیرمردند و روحیه اش قوی شود، ولی در زمان حضرت علی (ع) که این نیاز نبود حضرت محاسنشان را رنگ نمی زدند. (مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، چاپ ۱۳، ۱۳۷۷، ص ۲۳۹-۲۳۸).

پس موضوع اختیارات وسیع حاکم، راهی است که اسلام در بطن خود برای آسان بودن انطباق با نیازهای واقعی قرار داده است. (همان، ص ۶۳).

شهید مطهری معتقد است که باید در امر احیای زمین های موات و یا تقسیم و گرفتن خراج در زمین های محیة و اراضی صلح، و فیه، و لم یوجف علیها بخیل و لارکاب، و لارب لها، و قطایع ملوک و ... با نظر ولی امر تقسیم گردد. (مطهری، نظری به نظام اقتصادی اسلام، چاپ ۱۱، ۱۳۸۲، ص ۱۵۴).

استاد مطری با اشاره به فتوای برخی فقها (مثل مرحوم اصفهانی در وسیله النجاة) که فتوا داده اند: «در زمان غیبت، انفال و اراضی موات به سبب حیازت و احیاء، ملک احیاکننده می شود»، می گوید:

اینجا بار دیگر اهمیت مسئله حکومت و ولایت از یک طرف و کوتاهی نظر فقهاء شیعه از طرف دیگر ظاهر می شود. چگونه ممکن است غیبت امام، سبب شود این فلسفه بزرگ معطل بماند و اراضی انفال، حکم اموال شخصی منقول را پیدا کنند؟! (همان، ص ۱۵۸)

لذا ایشان تصرفات مالکانه در زمین های موات را منوط به اجازه امام و ولی امر می داند. (همان، ص ۱۵۵).

نتیجه گیری

- ۱- استاد مطهری بحث از حکومت اسلامی را ضروری و در درجه اول می داند.
- ۲- ایشان طرح همبستگی دین و سیاست و آگاهی سیاسی را ضرورت شرعی اعلام می کند و جدایی دین و سیاست را طرح عاملان استعمار قلمداد می کند. به نظر وی، اسلام هنگامی قادر است در مقابل نظام های الحادى مقاومت کند که به صورت فلسفه زندگی حکومت کند و به گوشه مساجد و معابد محدود نباشد.
- ۳- ایشان حکومت اسلامی را ادامه حرکت انبیاء و اولیاء (ع) می داند.
- ۴- از نظر استاد مطهری، اسلام شکل خاصی برای حکومت در نظر نگرفته است، بلکه در اسلام اهداف حکومت و بهترین راه رسیدن به اهداف اهمیت دارد. در جمهوری اسلامی، جمهوری «شکل» است؛ یعنی حکومتی که مردم حق انتخاب دارند و اسلامی «محتوا» است؛ یعنی اداره حکومت با اصول و مقررات اسلامی و حرکت در مدار اصول اسلامی باشد.
- ۵- اهداف حکومت از نظر ایشان عبارتند از: احیای سنت های اسلامی، اصلاح شهرها و سامان دادن به زندگی مردم، نجات مظلومان از شر ظالمان، اجرای مقررات اسلامی.
- ۶- ملاک مشروعیت حاکم، ولایت است نه وکالت؛ یعنی متابعت مشروع به نحوه ولایت.
- ۷- با توجه به فلسفه نبوت، ولایت، حق خدا، پیغمبر و امام است. منتهی افرادی به دلیل ویژگی «تقرب و عدالت و علم» این حق را پیدا می کنند. پس حاکم شرعی انتصاب از جانب خداست، اما بدون انتخاب و تأیید مردم، حکم او ضمانت اجرا پیدا نمی کند.
- ۸- وظیفه ولی فقیه، نظارت بر جامعه اسلامی و مجریان قانون است تا در چارچوب ایدئولوژی اسلامی به انجام امور اجتماعی بپردازند. بنابراین لازم نیست فقیه، کار اجرایی

کند و در رأس دولت قرار گیرد، «ولی فقیه» نقش ایدئولوگ را دارد.

۹- ولایت در زعامت با مقام مرجعیت یا «ولایت در فتوا» تفاوت دارد و هر صاحب فتوایی شایسته رهبری نیست.

۱۰- اجتهاد و تخصص در وضع مقررات اصلی و تصویب مجتهد جامع الشرایط در وضع قوانین داخلی، شرط قانونگذاری است.

۱۱- در اسلام به واسطه وحی، به پیغمبر اختیاراتی داده شده که به عنوان ولی امر مسلمین طبق اختیارات خودش عمل کند و این راجع به شئون حکومتی پیامبر و امام است و قابل انتقال به حاکم شرعی است.

۱۲- حدود این اختیارات، وسیع و غیر محدود به موارد ذکر شده توسط فقهاست بلکه بر اساس نیازمندی‌های جدید و با توجه به مبانی این اختیارات در هر برهه‌ای متغیر است و این عامل انعطاف و انطباق قوانین اسلام با نیازهای زمان است.

۱۳- هنگام تزامن اختیارات حاکم اسلامی با احکام اولیه، «تقدیم اهم بر مهم» یک اصل عقلانی و مورد تأیید اسلام است. هنگام تزامن، واجبات و محرمات دیگر در برابر حکومت اسلامی و حکم حکومتی، کنار گذاشته می‌شوند البته آن هم بر اساس مصالح اسلام و مسلمین است.

۱۴- وجود حکم حکومتی به معنی رفع وجوب و یا حرمت احکام اولیه نیست بلکه آنها باقی هستند، هر چند در مقام عمل، حکم حکومتی به سبب مصلحتی مقدم داشته می‌شود. لذا ائمه (ع) فرموده‌اند: «حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامة و حرام محمد حرام ابداً الی یوم القیامة لایکون غیره و لایجی غیره».

۱۸۴
سال ۱۳
شماره ۲۹